



شماره ۱۸
شماره ۲۰ سال
شماره ۲۰ سال



ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی: میدان امام حسین (ع) - بازاری شهرام، طبقه چهارم تلفن ۷۶۰۶۶۲

در حاشیه کتاب

در حاشیه کتاب - قسمت اول:

مقدمه: تقویت ایدئولوژی، قاطعیت و مصمکیری و جهنگیری است:

از آنجا که انسان، تنها پدیده‌ای است در هستی که از اراده، خود آگاهی، قدرت انتخاب و سایر صفات و ویژگیهای انسانی برخوردار است، طبعاً نمی‌تواند همچون سایر پدیده‌ها و از جمله حیوانات، در مقابل حوادث و جریانانی که در پیرامون وی اتفاق می‌افتد، بی تفاوت باشد. و چون، ایملی تریب و عمده ترین حوادث و جریانانی که وی با آنها سر و کار دارد، مربوط به جهان انسانست، بنابراین وی در هر مقطعی از حرکت اجتماعی خود، در هر شرایط و موقعیتی که قرار بگیرد، مجبور است که از میان افکار، عقاید، خط مشی‌ها، راه حل‌ها، انسان‌ها، حکومتها، لباسها، غذاها، و خلاصه کلیه مسائلی که در یک حرکت اجتماع ریزی با آنها در تماس است، یکی را انتخاب کند و باالاجبار، دیگری را بی‌غیر و نماند.

در این رابطه، عمده ترین مسائلی که در این حرکت اجتماع ریزی، انسان با آنها دست به گریبان است، میتوان در دو جریان کلی حق و باطل خلاصه نمود. "نجات" هیچ انسانی قادر نخواهد بود که در مقابل این دو جریان کلی، بی تفاوت باشد؛ چرا که بی تفاوتی او مساوی است با ترک انسانیت او.

پیش‌رو ص ۲

مهد (النجدین) و این مسئولیت را بر دوش وی می‌نهد که تضادهای وجودش را با هر جهت خدائی (مشت) حل کند و با هر جهت شیطانی (مغی) باخیزد و برگردد و برای استقرار آن تلاش کند و با باطل راز همس جاست که انسان در مقابل تمام هستی ارزش و اصالت و شخصیت پدید می‌آید که چهره یکجدا که دیگر پدیده‌های عالم ارجح آزادی استعاضا، برخورداری نیستند و این، تنها انسان است که میتواند از بین دو جریان تضاد حق و باطل، یکی را برگزیند. ■ حال که به مثابه پدید شخصیت‌های چهارگانه انسان آشنا ندیم، بر می‌گردیم به آیه اول سوره انسان و بررسی کالتری پیرامون آن به عمل می‌آوریم. "هل اتی علی الانسان حین من الکدهلم یکن شیئ مذکور" آیا روزگاری بر انسان گذشت که چیر فانی دگر شود؟

همانگونه که گفتیم مقصود از چیر فانی ذکر (شئی مذکور)، "شخصیت انسان است در نتیجه ظهور و پیدایش خواهد شد که روزگاری بر این انسان گذشت که از شخصیتی بهره برده است، با توجه

آنچه پیش از این گفته شد، این دوران باید دورانی باشد که انسان همچون سایر پدیده‌ها موجودی خالی از تضاد داشته باشد و از هرگونه اراده، اختیار، انتخاب و مسئولیتی بهره نماند. چرا که شخصیت، تبلور مسئولیت است و مسئولیت زائیده انتخاب و انتخاب ناعی از آگاهی انسان نیست به تضادهای وجودش است. پس، وقتی که خداوند مفریاد، روزگاری آنکه انسان گشته که شخصیت نداشته، میتوان این حقیقت را دریافت کرد که انسان روزگاری، وی به مسئولیت داشته، به قدر انتخاب داشته، نه آگاهی و موجودی تشکیل شده از مجموعه‌ای از تضادها. این دوران، در حقیقت دوران زندگی فطری انسان در خنثاست که وی همچون سایر پدیده‌ها، در چارچوب جبری قدرت خویش محصور بوده و از هرگونه اراده و آگاهی و علم و عقل و مسئولیت و... بی بهره بوده است. به عبارتی که خداوند، این حقیقت را روشن ساخت، در آیه بعدی (۲ انسان) کیفیت شخصیت دار شدن انسان را چنین بیان میکند:

■ برای بررسی این دو جریان، به قسمت اول

در حاشیه کتاب مراجعه شود

بقیه در صفحه ۹

تحلیلی از اوضاع جاری مملکت

موضع ضد امپریالیستی معار اصالت انقلاب خلفا در مقطع کنونی:

موضع ضد امپریالیستی هر انقلابی، در مقطع کنونی، شانکر اصالت و زوای هر انقلاب خلفی است. اگر انقلابی در مقطع کنونی در کشورهای جهان گرسه بوقوع پیوندد و برخوردی فاطم با امپریالیسم جهانوار نداشته باشد، اصالت و عمق نداشته دیر ی خواهد داشت که سلطه امپریالیسم را شد و جدت بیشتری خواهد بخشید. چرا که خلفای گرسه از آنجهت گرسه اند و محروم و عقب مانده که ارگانهای حیاتی جامعه‌شان ریشه در نظام کثیف سرمایه داری امپریالیستی داشته، سلطه و برانگ امپریالیسم بر تمامی زوایای زندگی‌شان سایه افکنی است و بلاوقفه با قید و بندها و زنجیرهای اسارت مخفی و آشکارش خلفا را به بندگی و بردگی میکشد تا خودخواهی و غرور و نخوت و فروخواهی و توسعه طلبی سرمایه داران را ارضا کند. به این ترتیب، در شرایط فعلی که سلطه خاسر ابردار امپریالیسم امریکا، جللهای جهان گرسه را میزبانند و در فشار و تنگنای سخت جانفرسائی قرارشان داداست، اصالت انقلاب خلفای تحت ستم را در چیزی جز موضع ضد امپریالیستیشان نمی‌توان یافت. این موضع ضد امپریالیستی نیز که اصالت انقلاب خلفا را تشکیل میدهد خود در مبارزه جدی خلفا بر علیه ارگانها و نهادهای امپریالیستی جامعه شان مودار میشود. ارگانها و نهادهای اقتصادی سیاسی - نظامی - اداری - آموزشی - فرهنگی و... در جوامع تحت سلطه بلا استثناء، مداوم بخش سلطه استعمارگراند و بیوسه از سلطه شوم امپریالیسم حفظ و حراست میکنند. بگونه‌ای که میتوان گفت در اصل سلطه امپریالیسم بر خلفا از طریق همین ارگانها و نهادهای وابسته انجام میشود. لذا مبارزات خلفای تحت سلطه که میزان اصالت رسته به شدت و جدت موضع ضد امپریالیستیشان است، چیزی جز مقابله قاطع و جدی با این ارگانهای باد شده نیست. زیرا، چنانچه گفته شد، امپریالیسم موجود پیش در رابطه با این ارگانها است و حیانت بسته به وجود این نهادهای امپریالیستی است.

بر این اساس اصالت انقلاب خلفا بسته به موضع ضد امپریالیستیشان است که این موضع ضد امپریالیستی در مقابله آنها با نهادهای ارگانهای امپریالیستی تجلی میکند.

در رابطه با انقلاب ایران، از آنجائیکه مسئله ایدئولوژی، آتیم ایدئولوژی اسلام، مطرح است، لذا اصالت آن را شناخت و آگاهی مردم نسبت به ضوابط حرکتی - مبارزاتی اسلامی تشکیل میدهد، که در موضع ضد امپریالیستیشان تجلی میکند، چرا که انقلاب در رابطه با مکتب و در گذار از مطرح است، لذا اصالت آنرا توان برخورد مکتب با دردها و نیازها و مشکلات و گرفتاریهای و... مردم تشکیل میدهد، که این توان برخورد خود مبنی بر میزان شناخت و آگاهی مکتبی مردم است. به این ترتیب که توده‌های مردم بر اساس این مکتبی شان، در برابر امپریالیسم موضع میکنند و بر آن می‌تازند تا که آنرا نابود ساخته، نظام نوینی بر پایه آگاهیهای مکتبی شان بنیان نهند، و با رشد این آگاهی، مبارزاتشان بر علیه دشمنانشان که در مقطع کنونی امپریالیسم جهانوار امریکا است، شدت و جدت مییابد. لذا اصالت انقلاب مردم ایران نیز چیران انقلاب دیگر خلفا، بسته به موضع ضد امپریالیستیشان است اما اصالت این انقلاب و اصالت این موضع ضد امپریالیستی در رابطه با ایدئولوژی اسلامی بستگی به پیش عقیدتی مردم دارد.

بر این بنا با توجه به صورت مکتبی مبارزه، اصالت انقلاب مردم ایران که بستگی به موضع ضد امپریالیستی نشانیان با تفانز پیش مکتبشان دارد، به بنا به تچه که قبلاً نیز گفته شد، در مبارزه جدی مردم بر علیه ارگانها و نهادهای امپریالیستی، و جایگزینی نهادهای و بنیادهای اسلامی تجلی میکند.

لذا در یک مقیاس کلی، اصالت اسلامی انقلاب را می‌بایست در موضع ضد امپریالیستی مردم که در برخورد قاطع و انقلابی آنها با نهادهای اقتصادی - سیاسی - نظامی - فرهنگی - آموزشی و... امپریالیستی برسمای بیش و آگاهی اسلامشان تجلی میکند، جستجو کرد. با توجه بدین امر، بی هیچ شکی، بیش و آگاهی نسبی اسلامی مردم و با به تعمیر دیگر زمینه ذهنی انقلاب مردم، ما حاصل پذیرهای است که شریعتی در جامعه کاشت و با حرکت ۵۰۰ شانه روزی خود، باوروش ساخت و باغیانی آن را بمعهده ادامه دهندگان راهش سپرد. همانگونه که خود ادامه دهنده راه سند حال - اقبال بود. این بیش و آگاهی نسبی اسلامی که بیدرچ امواج آن از فتر سل حوا و روشنفکر در فضا جامع مان، و در کوجه و بازار داس مکتور، به علاوه زمینه عینی اینکه امپریالیسم با اعمال ظلم و ستم و استعمار بر خلق محرومان فراهم میساخته و خلق را به موضعی ضد امپریالیستی قرار داده بود، بقیه ص ۳

سلسله مقولات فلسفی - مذهبی

مقاله دوم:

وحی

قسمت چهارم

حرکت دوعیدی "جبری - اختیاری" انسان:

در کاروان پدیده‌های هستی که دالما "در حال پوش جبری سمت کمال است، حرکت اجتماع انسانی دارای ویژگی خاصی است که آن را از سایر پدیده‌ها متمایز میسازد. و این ویژگی، "مختاری و آزادی" است. "ناس" اجتماع انسانی است، بدین معنا که اراده "ناس" در شکلگیری و مستگیری کلیه تحولات اجتماعی دخالت دارد.

پراکسیس انسان ساز است یا پراگماتیسم؟

توجه - این قسمت، دنباله باورقی می‌است که در شماره ۴ آرمات مستضعفین، بطور ناقص چاپ شده بود. در ضمن با عرض پوزش باید متذکر شوم که شماره این باورقی در متن مقاله صفحه اول آرمات (۱۶) پس از جمله "دو انتخاب تضاد که ریشه در تضادهای وجودی وی دارند" بصورت ستاره چاپ شده است. بنابراین، مسئولیت زائیده انتخاب و اراده انسان است. انتخاب و اراده‌ای که بین او و سایر پدیده‌های هستی تفاوت میگذارد، پس بطور کلی میتوان آنچه را که با اینجا گفته شد اینچنین خلاصه کرد که خود آگاهی انسان، با آگاهی وی نسبت به تضاد های وجودش، او را بر سر دو راهی انتخاب قرار وجودی انسان، به ارزیابی نفسانی اولین مراجعه شود.

مثلاً این تورا، با توجه به آیه ۱۹۵ سوره بقره که میفرماید:

(۳) - ما این مسأله را بطور گسترده در فصل چهارم * ولایت فقیه رسالت
... بررسی کرده ایم.

مردم
عبارت را

(۲) - در این مورد آیات و روایات فراوانی آمده است که برای نحوه مبتدیان به تحلیل سوره " هجره در جلد اول " دشمنان مردم کیانند ؟... " صفحه ۲ مراجعه نمود.

(۱) - تفاوت عمدهٔ دیگری که بین موسیقی شاختی و موسیقی موجود است این است که در ادب شاخت، اول موسیقی تعریف میشود، سپس گری می‌آید و در ادب الفاعا اول هنر موسیقی تعریف می‌شود سپس موسیقی، حایه خود را دارد و روایت این هنر، هنر موسیقی مردم‌آزاد خود می‌باشد و سپس موسیقی هنر مارکسیستی و هنر سوزهای صرفی را در ایشان تعریف می‌کند مردم که هنر خود را می‌خواهند همچنان می‌نویسند براساس موسیقی‌های خود، موسیقی داشته‌اند چون هنرمندان از قبل تعریف شده‌اند، الفاعا، بر مبنای شاخت خود، دست به ایجاد موسیقی بردند و این هنر را خود نوشتند جهت هنرمندان می‌گفتند: این است که شما دارید می‌نویسید و این است که شما دارید می‌خوانید و روایت هم می‌بردید بارهٔ مردم خود می‌دهند که چنین بحر آنچه که به ایشان الفاعا، نداده است یعنی کسند

ویژه اوضاع جاری

پناه از صحرای

مازارات مردم با رویارویی و مقابله با اعمال واسطه نمایانریالیم یعنی رژیم جبارگشته آغاز شده و در ادامه آریاک طلم و ستم استبداد را درهم فرو ریخت، و میرفت تا که با رویارویی با امیرالیم که در ارگانهای اقتصادی - سیاسی - نظامی - فرهنگی - آموزشی - اداری و ... جامعه مان تجلی میکند و از طریق آنها سلطه امیرالیم و ظلم و ستم آن بر مردمان اعمال میشود، بپوز آترو نیز حاکم ماند تا بپودش را به خلفهای مستضعف جهان شهیت گوید. اما آرتانکه انقلاب ایران، در رابطه با عدم بدینی کافی مکتبی مردم همواره ضربه بدر مسعود، لذا با سقوط شاه و رژیم سیاسی او و حاکمیت باطن ارجاع و تشکیل دولت توسط عناصر لیسرال - بوروکرات، آهنگ مازرات ضد امیرالیم خلق، همانگونه که قضا "نیر بدان اشاره شد، رو به کندی نهاد، و میرفت تا که بوقف نماید - از یکسو ارجاع با حرکات ضد خلفش سبزوادی مردمی ضد امیرالیم و بر کوسیم مدل مساخت و شاهرهای مرگ بر امریکا را به شمار مرگ بر کوسیم مدل مساخت و خاطر امیرالیم امریکا آتوده مساخت و منافع دراز مدت آترو حفظ میکرد و از سوی دیگر دولت با توجه به حمل لیسرال ستمانه اش از برخورد قاطع و انقلابی با ارگانههای اقتصادی - نظامی - سیاسی - اداری - فرهنگی ... امیرالیم عاجز بود.

در این میان شاهرهای ضد امریکائی رهبر انقلاب که امیرالیم امریکا را آماج حملات خود قرار میداد، از محسوده شارب فرار نمیگذاشت. رهبری انقلاب با توجه به طرز تلقی ویژه خود از امیرالیم پیوسته، از یکسو امریکا را آماج تندترین حملات خود قرار میداد و از سوی دیگر با نیرومندان و سرمایه دارانی که کاح استثمار خود را بر پورانه و زاغه های خلق سمدیدان بنا نهاده اند و از یک طرف از موجودیت کنت خود و از سوی دیگر از موجودیت امیرالیم جهانخور به دفاع برخاسته اند، از در پند و نصیحت و موعظه در می آید. براسی مثل این است که رهبر انقلاب برخورد انقلابی او بر را با خداوندان زر و زور و تزویر با بد برده است ؟! از این گذشته حمایت بلاوقفی از روحانیت و حزب حاکم، ارجاع را بپوشه تقویت مینمود و با این حمایت، از تبدیل شاهرهای مرگ بر امریکا به شمار مرگ بر کوسیم پشیمانی میکرد ! براین مبنا آنچه که میرسی آن، قبل از نسبت ضد امیرالیم داند بیک فرد و یا گروه لازم است سیر آورد موضعی است که آن فرد یا گروه از آن موضع بر امیرالیم هجوم میبرد و بر آن می تازد .

آن موضع بدین امر که معرف موضع ضد امیرالیم هر فرد یا گروه، اصالت موضع آن فرد یا گروه است. لذا تحلیل اوضاع جاری مملکت "مقدما" به بررسی موضع ضد امیرالیم گروهها و جناحها و افرادی که با موضع ضد امیرالیم تیشاندن در مطلق کوتاهی زیاده عام و خاص داشت.

میردایم، تا که قبل از آنکه با این موضع ضد امیرالیم تصنعی و کاذب بر سر نوده های مردم که حسم و نفرشان از امیرالیم طاقت و تحمل را از آنها در بروده شیره ممالند میران اصالت ای موضع را روشن کنیم تا که بر اساس آن بتوانیم موضعی اصل در برابر آن اتخاذ کنیم .

ارجاع از چه موضعی امیرالیم را آماج حملات خود قرار میدهد و چه هدفی را بی میگرد ؟!

نفس میکند و در این جنس شرایط پیچیده و بغرنجی که خود بوجود آورده قادر به ادامه حیات است ! خصمه ذاتی ارجاع این است که با جادنه آفرسی و ایجاد گر ه های کور و سندی شبهه اهداف شوم و بلند خود را حاشه عمل بوند ! رنگی ارجاع را در الفاظ وجود باطل خود با حق، جهت حفظ موجودیت خوش میبویافت. چرا که ارجاع حاصل این جنس الفاظی است، حامل این جنس شبهه ای است ! این رنگی ارجاع است که با مشاهده تشدید موضع ضد ارجاعی ضد امیرالیم مردم، بدروع موضع ضد امیرالیم ایجاد میکند و خود را بدروع بشمار مازرات ضد امیرالیم مردم حاضری و بدسات که امیرالیم در برابر جنس مازرات ضد امیرالیم که توسط ارجاع رهبری میشود خم به ابرو نمی آورد ! چرا که طارش آتوده است که از موضعی اصل بر او حمله نمیشود ! خیالش راحت است که ارجاع خشم و نفرت و کینه خلقها را که رشد در عقب وجودشان دارد، سرانجام به هز میده ! و مافع دراز مدت را حفظ میکند ! امیرالیم میداند که ارجاع قدرت طلب است، انحصار طلب است و ... ! لذا قدرت طلبی و انحصار طلبی ارجاع با توسعه طلبی امیرالیم ضد جندانی ندارد، بلکه امیرالیم با ارجاع قدرت طلبی و انحصار طلبی ارجاع، توسعه طلبی خویش را ارجاع میکند ! امیرالیم تضاد آتشی نا پذیر خود را با خلقها میبندد ! از خشم و نفرت خلقها و از رهبریت خلقها در مازرات ضد امیرالیم تیشاندن وحشت و هراس دارد ! و بهمین جهت بمنظور جلوگیری از رهبریت خلقها در مازراتش، بر رهبر ارجاع را در مازرات ضد امیرالیم خلقها از حان و دل استقبال میکند و می بندد !

آری ! ارجاع را دریابید که چگونه در برابر امیرالیم به صف ایستاده ؟! ارجاع را دریابید که چرا توده ها را بر علیه امیرالیم بسیج کرده است ؟! ارجاع را دریابید که چرا بیکباره امریکا را مقضوب خشم خوش ساخته ! اراده اش را دریابید و نه نفس عملش را، چرا که خصمه ارجاع این است، که کلمه حق براد بها الباطل - نفس عملش حق است و ارادهاش باطل ! آری اگر جز این است که از سوشی لیسرالیم را بگوید، و از سوی دیگر خشم و کینه و نفرت خود را نسبت به شاه نشان دهد و بالاخره با ضد امیرالیم نشان دادن خود، حاکمیت خود را بر توده ها، بپوز فشر حوان تحکیم و تثبیت بخشد ؟! آری اگر جز این است که ارجاع از ملاقات باحای بارزگان و مهره های امل با برزیشتی پیراهن عثمانی ساخت تا که بر علیه شاه را بگوید و از میدان بدر کند ؟! آری اگر جز این است که با ورود شاه به امریکا، ارجاع به بیکاره موضع ضد امیرالیم بگذرد ؟! آری اگر جز این است که ارجاع با شاه برخورد مکانیکی دارد و آترو دشمن شماره یک خلق میداند ؟! آری اگر جز این است که ارجاع از رشد موضع ضد امیرالیم خلقها که در رابطه با موضع ضد استعارشاندن است وحشت و هراس داشت، تا که ما داخل خلقها را رهبریتش سربشی کند و حرکتی ضد امیرالیم تحت رهبریت خویش بر علیه امریکا بپانازند ؟! یا اگر جز این است که ارجاع از رشد موضع ضد ارجاعی خلقها بپوز نسل حوان وحشت و هراس داشت، و برای جلوگیری از رشد این موضع ضد ارجاعی که در رابطه با موضع ضد امیرالیم تیشاندن است، بپاخاست و خود را ضد امیرالیم تیشاندن تیروه نشان داد ؟! آری اگر جز این است که این حرکت ارجاع به تثبیت حاکمیتش انجامید ؟!

اینها همه حکایت از چه چیز دارد ؟! از بی اصالتی موضع ارجاع در برابر امیرالیم، از اراده باطل و کلمه حق ارجاع ؟! از اراده باطلی که نشنه قدرت است و عطفش انحصار ! و بر این مبنا بدسات که اشغال سفارت، کانالیزواری است که عطف و تشنگی ارجاع را نسبت به قدرت بر آورده میسازد، بدسات که اشغال سفارت امریکا کلمه حق است که اراده باطل ارجاع قدرت طلب انحصار گر بدان تلقی گرفته است !

کتمشکن ارجاع در جهت کسب قدرت، ریشه در کجا دارد ؟!

بی اصالتی موضع ضد امیرالیم ارجاع و اراده، باطل آترو در مبارزه با امیرالیم در قسمت قبل روشن ساختیم. اراده، باطلی که با علم کردن پیراهن عثمان یعنی با علم کردن مسئله ملاقات باحای بارزگان با برزیشتی در حالیکه امریکا میزبان دشمن شماره یک مردم ایران است ؟! و با کانالیزواری اشغال سفارت امریکا استغف دولت لیسرال

اشاره به سخنان رهبر انقلاب در دیدار با دانشجویان اقتصاد دانشگاه اصفهان، صبی بر ایگه " امریکا میزبان دشمن شماره یک مردم ایران است "

بورکرات بارزگان را بوح کسب و قدرت طلبی و انحصار گری ارجاع را ارضا، نمود.

نهاد آتشی نا پذیر ارجاع و دولت لیسرال - بورکرات بارزگان، ارجاع حاکم را بر آن دانست تا که نقشه خارج ساختن اس آخوین سکر مانع حرکت انحصار طلبانه خویش را از دست لیسرالیم در سیر بپانازد. او چگویی خشم و نفرت توده های مردم نسبت به امیرالیم امریکا که ریشه در موضع ضد استعارشاندن داشته، با ورود شاه به امریکا تشدید شد و ریشه مساعد، راجعت رنگاری ارجاع فراهم ساخت تا بپوز قرار دادن ملاقات باحای بارزگان با برزیشتی که در رابطه با موضع لیسرال ستمانه بارزگان صورت گرفته است و با استفاده از کانالیزواری جون اشغال سفارت امریکا، به تسخیر سنگرهای خارج از دسترس خویش (دولت) حمله برد و اشغال کرده، مواضع خود را در آن استحکام بخشد. به انام رسدن مجلس انحصار طلبانه خبرگان که مپزه ای است در دست ارجاع جهت تصویب قوانین انحصار گرایانه ضد خلقی خویش، این حرص و ولع را و این عطف را نسبت به قدرت، در ارجاع تشدید کرد، چرا که دولت را مانی در راه حرکت انحصار گرایانه و سدی در برابر ارجاع، قدرت طلبی خویش میدید. لذا با استفاده از رشد ناگهانی موضع ضد امیرالیم مردم که ورود نامیده امریکا موجب آن شده بود، ارجاع رنگاری ارجاع خود را بپانازید از یکسو حملات خود را بر علیه بارزگان و دولت لیسرال - بورکرات او شروع کرد و از ملاقات وی با برزیشتی در جهت تشدید حملات نسبت به دولت بارزگان بهره جست و از سوی دیگر امریکا را آماج حملات خود قرار داد تا با ضد امیرالیم نشان دادن خود نظر و توجه توده ها را بپوز نسل حوان را معطوف بخود کند. این حملات از بدو ورود شاه به امریکا شروع به اوچگیری کرد و سرانجام در ۱۳ آتنامه جاری به اشغال سفارت امریکا احاسید، در حالیکه حشیت و آمپرتی کذاش ارجاع در اثر تفسیر صیر راهیمانی روز بعد قریان معبره تا که لکه دار شود و موقعیتش را رمز لیر کند. آرتانکه این تفسیر صیر، یک تغییر محتوایی نیز در خود داشته و شاهرهای ضد امریکائی در ضمن آن به شاهرهای مرگ بر کوسیم تبدیل گشته است، لذا از اهمیت ویژه ای برخوردار است و حکایت از بی اصالتی موضع ضد امیرالیم ارجاع دارد.

ارجاع کار دسیرانی و تلاش می نمود که مبارزه ضد امیرالیم مردم را در رابطه با قالب تنبی از محتوای مذهبی ارجاع، به یک مبارزه ضد کوسیتی بدل سارد و خوش خدمتیهای فراوانی به امیرالیم جهانخور بنماید، اینبار با حربه ای برنده و کاری، با به میدان نهاد سکر قدرت را به تسخیر خود در آورد ! لذا با توجه به زمینه های مهیا شده با استفاده از شور و هیجان جوانان ضد امیرالیم - ضد تشکلات، که البته تشکلات رفورمیستی پاره ای از مهره های نیمه چپ منشعب از ارجاع مثل بنی صدر - موسوی خوینی - احمد خینی و ... شده بودند، مبارزه ای بظاهر ضد امیرالیم است اما در باطن ضد بارزگان و دولت وی آغاز کردند تا آخرین سد فرا راه حرکت و برانگیز ارجاع را در نورددند.

این بود که بیکباره مشاهده کردیم ارجاع با تعویض ماسک، نقاب ضد امیرالیمستی بر چهره خلقی خود زد و بوق و کرنا راه انداخت و به حمایت از اشغال سفارت امریکا پرداخت، عملی که چنانچه ظواهر امر نشان میدهد، از پیش از جانب ارجاع طراحی شده بود. با بیای این موضع ضد امیرالیمستی حملات ارجاع بدولت بارزگان آغاز میشود و بناگه فراد بولسویرون نیز از طریق مهره های ضد بارزگان، با بی نظیب زاده در تصرف ارجاع قرار میگردد. حملات ارجاع به بارزگان نشانگر اراده باطلی است که ارجاع در مبارزه با امیرالیم امریکا دارد. همگامی همه جانبه را دیو تلویزیون و سانسورچیهای آن با ارجاع به مسئله اشغال سفارت چهره ای توده ای داد و ارجاع با معطوف شدن توجه توده ها به مسئله اشغال سفارت، بناگاه در صدر برآمد که نقشه های خود را عملی ساخته، دولت بارزگان را از میدان بدر کند. این بود که ارجاع چهره ضد لیسرالیمستی را به تعبیر دیگر چهره ضد بارزگانی خود را در پشت نقاب ضد امیرالیمستی مخفی ساخت، تا که این مانع را از سر راه انحصار گری و قدرت طلبی خود از میان ببرد. برای این منظور از خشم و نفرت مردم نسبت به امریکا که میزبان شاه و مهره زمان با آن از ملاقات باحای بارزگان با برزیشتی که در رابطه با گرایشات لیسرالیمستی بارزگان مطرح است به نحو احسن بهره جست و بالاخره بارزگان را که از قدرت طلبیها و انحصار گریهای ارجاع به ستوه آمده بود و آزار به استغفا نمود.

علل استغفا بارزگان در رابطه با موضع ضد ارجاعی او، حاصل رشد بیش از حد تضاد او با ارجاع بود ! چرا که از قبل از بسیج توده های ضد امیرالیمستی جاری، بارزگان در رابطه با گرایشات لیسرالیمستی خود تضادی در رابطه با مجلس خبرگان و قوانین انحصار گرایانه آن نسبت به ارجاع داشت. این تضاد که بین بارزگان و ارجاع بود، به بارزگان در برابر ارجاع حالتی نهان می داده بود و آن چنان رشد کرد، که حتی بارزگان خواستار انحلال مجلس خبرگان شد، در حالیکه رهبر

پیشاهنگ

تحلیلی از اوضاع جاری

نویسنده:...

انقلاب در پیمایهای مابین خویشتن، حتی استغفار، مجلس انحصارطلبانه خیرگان را خارج شدن از ولایت تلقی میکرد! این بود که نهاد لبرال - ارتجاع با قبل از جریان فکلی از سوی لیبرالیسم بطرف ارتجاع بود و ارتجاع در یک حالت دائمی فرار داشت و پیوسته سعی میکرد که نظر و توجه رهبری انقلاب را نسبت به دولت برگرداند و وی را و - دارد که با استعفا یا بازگشت مواضع نمایند و دولت را از دست لیبرالیسم در آورده، در اختیار ارتجاع قرار دهد. اما از قبل از این جریان، ارتجاع با استقامت رهبر انقلاب مواضع میبندد، وقایع اخیر دسیسم پیچیده، ارتجاع را که پیوسته میگویند که در رابطه با مجلس خیرگان، ریاست جمهوری و نمایندگان آینده مجلس را در قفسه خویشتن در آورده، و در همین رابطه به معرفی محفیان مدنی پرداخت و وی را به عنوان ریاست جمهوری آینده معرفی کرد، مسکناره بهم ریخت و ارتجاع را وادار ساخت که با تغییر چهره خویشتن آخرس سنگر مانع راه قدرت طلبی، یعنی دولت را به تصحیح خود در آورده، در اینجا بود که لیبرالیسم بیکباره در برابر ارتجاع برانداخته شد، و امورات مملکت تحت سلطه ارتجاع قرار گرفت و حرکت ضد امیرالیستی مردم صورت پیچیده ای پیدا کرد. بدین ترتیب ارتجاع صورت محرومی را بخود گرفت که قاعده اش ضد امیرالیستی و راست ضد لیبرالیستی میبندد.

بهر تقدیر با سقوط دولت بازگان که براساس حصلت لبرال بورژوازی توانائی برخورد قاطع و انقلابی با مسائل جاری مملکت را نداشت، زمینه برای ترکانهای ارتجاع و حاکمیتش بر امورات انقلاب فراهم گشت. با غلبه ارتجاع بر لیبرالیسم، وعده و وعیدهای ارتجاع شروع شد، وعده هائی که اصلاً به لباس ارتجاع جور در نمی آید! ارتجاع با این وعده ها سعی بر آن داشت تا نیروهای مبارز را یعنی فتر جوان، دهقانان و کارگران را و بالاخره خرده بورژوازی را هم خویشتن داشته، کنترل خود را که در ظل آن حل پیچیدگی مسائل جاری متخیر آخرین سنگر (دولت) مانورهای خود را طی اعلامیه هائی جهت دلخوش داشتن و درگم کردن جوانان، کشاورزان و... آغاز کرد.

در رابطه با این مسائل و این جریانهای اوضاع جاری مملکت صورت پیچیده ای بخود گرفته و این پیچیدگی بخدی است که حتی نیروهای مترقی را غرق در شبهه ساخته، از تحلیل اوضاع حاکم عاجز کرده است. و در رابطه با عدم توانائی تحلیل از اوضاع جاری مملکت است که موضوع گریهای بیگانه نیروها در برابر وقایع اخیر دچار ترلزل و تذبذب شده است. لذا در این رابطه، با توجه به مسائل حاد فوق الذکر بود که تحلیل اوضاع جاری مملکت را بعنوان وظیفه حاد خویشتن در مقطع کنونی دانستیم و در رابطه با آن کوشیدیم که این وظیفه مهم را هر چه زودتر به انجام رسانیم. تا که در ظل آن حل پیچیدگی مسائل جاری مملکت و نیز حل مسائل پیچیده و بغرنج حاکم بر حرکت نموده ای ضد امیرالیستی، آسان شده، امکان پذیر شود.

آنچه که در اینجا لازم به تذکر است این است که جهت تحلیل اوضاع جاری مملکت بویژه در مقطع فعلی، بایستی از هر گونه برخورد مکانیکی با وقایع جاریه اجتناب جست، چه آنکه بر خروج مکانیکی با ابگونیه وقایع و بهترین آثانی است که دامنگیر نیروهای مترقی جامعه مان در شرایط کنونی شده، قدرت و توانائی اتخاذ یک موضع صحیح و مترقبانه را نسبت به وقایع جاریه را از آنها در روده است و درست بر مبانی همه عجز و ناتوانی از تحلیل واقعی مسائل جاریه و در نتیجه عجز و ناتوانی از اتخاذ یک موضع صحیح است که این سبب نیروهای مترقی در برابر ارتجاع، در برابر متخیر سفاکت، در مقابل حرکات جدید امیرالیسم امریکا و نسبت به استعفا دولت و... موضع گریهای غیر صحیح و متزلزل و تذبذب دارند، چرا که قادر به برخوردی ارگانیک با جریانهای فوق الذکر (متخیر سفاکت - ارتجاع حرکات امیرالیسم امریکا و استعفا دولت و...) نیستند. برخورد ارگانیک با این جریانها موضوع نشان میدهد و آشکار میسازد که وقایع مختلف جاریه چیزی نیست جز صورتهای گوناگون یک جریان کلی که مرکز آن امیرالیسم است و سر بردش ارتجاع، بهینا بدین لیبرالیسم بود که کار زده شد. و اکنون با کنار رفتن لیبرالیسم، به جریان یکباره ای تبدیل شده یک سرش امیرالیسم است و سر بردش ارتجاع.

لذا سبکه با توجه بدین امر مهم ما باید به تحلیل اوضاع جاری مملکت بپردازیم. براین مبنا حوادثی را که در رابطه با اوضاع جاری به وقوع پیوسته با توجه به رابطه ارگانیک بین آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهیم.

رشد حرکتی ضد امیرالیستی مردم:

بدون شک حرکتی ضد امیرالیستی بوده ها در مقطع کنونی ناشی از تضاد رشد پاینده خلق - امیرالیسم است. معراث که موانع و با مهربمهای امیرالیستی کار میروند این تضاد نیز رشد کرده به مرتزبین

کننده خود سر شد. چرا که نموده ها با درهم بردن موانع و مهربمهای امیرالیسم سرانجام روی مسقیم با امیرالیسم قرار خواهد گرفت و مسقیماً به مبارزه با آن برخواید خاست. در این رابطه شاه که از مهربمهای بزرگ و اساسی امیرالیسم بشمار میرفت، سرانجام توسط ختم و نفرت و جریس انقلابی خلق سقوط کرد و با کنار رفتن آن از صحنه، ریسند و ریزش دو دهائی مردم با دشمن اطمینان یعنی امیرالیسم امریکا فراهم گشت. سده اینکه امیرالیسم در جریس مرحله ای بمقابل با حلقه ها بردارد و شیوه های سرکوب در پیش گیرد، و با که خود را از انتظار خفی سارد و از رویا روئی مسقیم با حلقه ها احتیاج آورد، حرکت های ضد امیرالیستی خلق شد و ضعف بخود متکرم. بدین ترتیب رشد حرکتی ضد امیرالیستی، واکنش جبری رویا روئی مسقیم امیرالیسم با خلقها است. حناچه گفته شد، استعدا حاکم در ایران در رابطه با امیرالیسم، بزرگترین مانع قرار میگیرد - مبارزه ضد امیرالیستی خلقهای ایران در زمان حاکمیت خوشنایب بود، که در نتیجه این مبارزه از استعدادی خلقها، از آنجا که استعداد خود دفاع از موجودیت امیرالیسم نیز میبندد، مبارزه ضد امیرالیستی را نیز در پیش خود داشت. به بیان دیگر مبارزه ضد استعدادی خلقهای ایران ماهیت ضد امیرالیستی نیز داشت و بهینس جهت به محدودیت امیرالیسم احساس کرد، که حمایت از استعداد بش از پیش امیرالیسم را رویا روئی خلقهای ایران قرار میدهد و ماهیت ضد امیرالیستی مبارزات ضد استعدادی مردم را تسدید میکند، نفوت میکند، دست از پشتیبانی استعداد برداشت، تا که خود را از رویا روئی با مردم دور نگاه دارد و در نتیجه از تشدید مبارزه ضد امیرالیستی آنها جلوگیری کند. بهر تقدیر سقوط استعداد به منابه از بین رفتن مانی مرئی بود که از حرکت مردم در رابطه با مبارزه ضد امیرالیستی آنها جلوگیری میکرد، که در عین حال با ممانعت از حرکت ضد امیرالیستی مردم، واکنش سخت مردم را نسبت به امیرالیسم موجب میگشت. اما از پس از فرو ریختن از استعداد موانع مرئی قرار حرکت مردم، ارتجاع به عنوان مانی تاریخی وارد صحنه گشت و با علم کردن خطر کمونیسم جهت مبارزه ضد امیرالیستی مردم را بنیاد و چهره مبارزه ضد امیرالیستی شان را بدل به چهره ضد کمونیستی کرد. چرا که نهادهای ارتجاع پیوسته در قلمرو نیروهای مترقی پیسنده، حاکمیتان منوط به باز زنده شدن نیروهای پیشگام است. لذا در این رابطه بود که گذشت بیش از ۹ ماه از سقوط استعداد که سیاست بسج بوده ای مردم در این مدت چنینی ضد امیرالیستی داشته باشد، چهره و چنینی ضد کمونیستی بخود گرفته است و شعار " بعد از شاه نوبت امیرالیست " در این مدت به شعار بعد از شاه نوبت کمونیست " دگرگشت - دگرگشت - امیرالیست... " تبدیل شد، خاق تکفیر ارتجاع بر فرق نیروهای مترقی فرود آمدن گرفت. این بود که با تغییر جهت حرکت ضد امیرالیستی مردم، ارتجاع تمام نیروهای مترقی طرد و نفی و راندن نیروهای مترقی از صحنه بسج نمود تا در غیاب آنها زمینه را جهت ترکانهای خویشتن مهیا سازد. در این میان اگرچه از هر چند گاهی شعارهای ضد امیرالیستی از جانب رهبر انقلاب سر داده میشد، اما این شعارها در رابطه با عمل ضد امیرالیستی مردم خود شعار باقی می ماند و چهره عملی بخود نمی گرفت، بلکه بالعکس در رابطه با عدم صریح پذیرش بورژوازی و تنگنات ارتجاع با فتنه میلیاریسم در رابطه با آتدو، در وقایع کردستان، گره های امیرالیسم محکمر میشد. چرا که پیش آمدن وقایع کردستان و اسحام و تشکل دوباره ارتش در اثر تانکدات رهبر انقلاب، همان بود که امیرالیسم از دیدار در انتظارش بود، و اینجا بود که رهبر انقلاب که پیوسته امریکا را آماج تندترین حملات خود قرار میداد در این رابطه (در رابطه با ارتش در وقایع کردستان) دچار اشتباهاتی شد که بغض کننده شعارهای ضد امیرالیستی اش بود!

بدین ترتیب از سوئی ارتجاع که توده ها را بدینال خود داشت، و در این راه یعنی در راه بسج توده ها بدینال خود از پرستیژ و پیاگاه توده های رهبر انقلاب بهره می جست، مبارزات ضد امیرالیستی خلقها را دگرگون و مسج میکرد و از سوی دیگر شعارهای ضد امیرالیستی رهبر انقلاب در محدوده شعار باقی می ماند، و بالاخره در اثر عدم پیاگاه توده های نیروهای مترقی جهت سمت دادن به توده ها بر علیه امیرالیسم، مشکلات مبارزه ضد امیرالیستی مردم روز بروز تنگ تر و حاد تر میشد.

اما با گذشت بیش از ۹ ماه از پیروزی مرحله اول انقلاب، یاس بوده ها در رابطه با مرز شدن حرکت انقلاب که سری بطرف ارتجاع داشت و روی پیچیده میکرد، که این رونقهای و دلزدگی موجب شد که مردم در رابطه با حرکت انقلاب به یک خویشتنایی نسبی دست یابند. این خود آگاهی، در رابطه با اعتمادی که مردم نسبت به رهبر انقلاب داشتند نمی توانست چهره حقیقی خود را که یک چهره ضد ارتجاعی در رابطه با مبارزه ضد امیرالیستی آنان بود هویدا سازد. بدین مبنا که توده های مردم در اثر خود آگاهی شان، میفرسند حرکتی ضد ارتجاعی ضد امیرالیستی را میبازرند، لیک، در اثر اعتمادی که به رهبر انقلاب داشتند و بدینا که رهبر انقلاب را " سرگرا " آگاهی ها و با نا آگاهی ها از

ارتجاع حاکم حمایت میکرد، لذا صورت ضد ارتجاعی حرکت خود را کمتر نمایانند تا صورت ضد امیرالیستی آنرا. آغاز این حرکت ضد ارتجاعی را مسلمانان مبارزات صفی - سیاسی دانشجو ها در جریان صری هلهای بزرگ دانست. چرا که این خود نشانگر یک مانی مبارزانی ضد ارتجاعی از سوی مردم است، که از فتر دانشگاهیان آغاز شده بود. این بود که ارتجاع با آگاهی نسبی خود نسبت به این امر در صدد برآمد که به نحوی خود را از آماج حملات ضد ارتجاعی مردم دور دارد و بهینا گونه که مبارزه ضد امیرالیسم را به مسج کند، مبارزات ضد ارتجاعی را با وادارده که روز ۱۳ آبان روز دانش آموز - دانشجو را روز پیوند انقلاب را وادارده که روز ۱۳ آبان روز دانش آموز - دانشجو را روز پیوند روحانیت با ارتجاع - دانش آموز اعلام کند و دست نیروهای مترقی را از این روز قطع کرده، جریانها را در جهت مقاصد شوم و بلیدخود (ارتجاع) تغییر جهت دهد. لذا حرکت ضد ارتجاعی که در رابطه با یاس حاصل از بنیهای حرکت انقلاب و تغییر جهت آن بسمت ارتجاع بود، بتدریج که صورت خود را نمودار میساخت، امیرالیسم را بویشت می افکند و ارتجاع را به بنام می نشاند. این بود که ارتجاع که حرکت ضد ارتجاعی مردم را مشاهده میبندد و دورانی آنرا در پیش روی خود ترسیم میکرد، بیکباره تغییر بدسیسم داد و بتنا که در برابر امیرالیسم صف آرائی کرد. در این میان، امیرالیسم امریکا با ترسیم دور نمای حرکت ضد ارتجاعی مردم در پیش روی خود، خود را بازنده اصلی میدید، و چرا که مبارزه ضد امیرالیستی مردم در رابطه با مبارزه ضد ارتجاعی که بتدریج شکل میگرفت وارد سنتر راستین خود میشد و میرفت تا که هم امیرالیسم را و هم سنگر نامرئی آن یعنی ارتجاع را در نوردد خودنا رهبریت مبارزات خویشتن را بر عهده گیرد این بود که در صدد برداشتن کمباندو عات به امیریکا، با علم و آگاهی نسبت به ختم و نفوت مردم و رهبر انقلاب نسبت به وی، به نحوی این مبارزه ضد امیرالیستی. ضد ارتجاعی را مسج کرده بتدریج جهت دهد. چه آنکه امیرالیسم امریکا بخوبی واقف بود که مرور زمان ویاس حاصل از عدم کارائی حرکت انقلاب در رابطه با موضع ضد استثنای مردم، توده ها را بطرف یک حرکت ضد امیرالیستی واقعی سوق خواهد. براین مبنا استراتژیهای امریکا بر آن شدند تا که با دعوت شاه به امریکا و تشدید تضاد امیرالیسم - خلق به رشد تضادهای داخلی قدرت حاکمه انقلاب بپردازند و وحدت و یکپارچگی بدان به بخشد.

تضادهای داخلی حاکم بر اوضاع مملکت قبل از استعفا دولت باروگان:

تضادهای تعیین کننده در آن شرایط عبارت بودند از: تضاد ارتجاع با دولت لبرال: این تضاد ناشی از بافت تکونی لیبرالیسم که بر مبانی آن، با بافت انحصار گران ارتجاع در تضاد است، میباید چرا که بافت تکونی لیبرالیسم، بر خلاف بافت تکونی ارتجاع مخالف انحصارگرا است. تضاد بین لایه های مختلف ارتجاع: این تضاد منجر به اشتباخ شاخه ای از ارتجاع شد، که دو حرکت جب و راست در رابطه با آن بوجود آمد. موضعگیریهای چپ نمایانه افرادی چون بنی صدر، احمد خمینی و... در این رابطه بود. که بر خلاف موضعگیری های راست گرایانه سرمداران حزب حاکم، که با ماسک ضد مارکسیستی ضد تشکلاتی خود میگویند تضاد ناممکن سترگ را در قیض قدرت خویش در آورند، با موضوعی ظاهر جب، حرکتی رفرمیستی را آغاز کردند تا که از تشدید ناراضیانی مردم نسبت به ارتجاع کاسته و نیروهای مترقی را بیروان خود، گرد آورند.

رشدان تضاد و تلاش و کوشش این شاخه انشعابی، بمنظور کشاندن رهبر انقلاب و وابسته کردن وی به حرکت خود، بوضوح عیان و آشکار است و سخنرانیهای احمد خمینی در باب اینکه " مردم ببای خرید و رهبر انقلاب را از حصار نجات دهید "، رشد این تضاد را بخوبی نشان میدهد.

این حرکت انشعابی سرانجام به تصرف سفاکت امریکا انجامید، تا با تشدید مبارزه ضد امیرالیستی خود چهره راست را بحکوم کند. تضاد بین لایه های انحصار طلب که در رابطه با اقتدار نیروهای ارتجاع است: این تضاد در درگیری و کشمکش در حزب جمهوری خلق و مسلمان بوضوح هویدا است. که جب و نیروهای حزب جمهوری خلق مسلمان و انحصار گریهای این حزب ضد خلقی در رابطه با بافت فرصت طلبانه و رهبریت فرصت طلبانه ترش همگی حاکی از این تضاد است، که با توجه به آن به رشد انحصار گریهای خویشتن در این رابطه میگویند، تا گفته نمادند که تضاد این دو شاخه مربوط به تضاد رهبر انقلاب و شریعتداری است که هنوز نوسانست در رابطه با مهربمهای این چنین صورتی پیدا کند.

۴ - تضاد نیروهای ارتجاعی با نیروهای مترقی: تشکلاتی: این تضاد در رابطه با بافت تکونی ارتجاع به مراتب صورتی تشدیدتر تضادهای فوق دارد، و بتولیدی است از تضاد بین نیروهای فوق در زمان، که حاکمیت نیروهای ارتجاعی، آن تضادهای توانسته در جامعه صورت عینیت بخود بگیرد.

دولت لبرال مشی بازرگان از یکسو در تضاد با ارتجاع حاکم بود، که بر اثر پستیابی رهبر انقلاب از ارتجاع، با ضرورت این تضاد به تضاد با رهبر انقلاب براساسال مسافت. این تضاد در ابتدا شدت وحدت چندانی نداشت، چرا که ارتجاع سرگرم شکل و انسجام نیروهای خود بوده، و بایستی ریزش تشکیلات خود می‌گوشید تا که در زمان مقتضی با تشدید تضاد بین دولت و رهبر انقلاب سود خود، آخرین سنگر مانع راه قدرت طلبی و انحصارگری خوش را به تسخیر در آورد. در این رابطه خود رهبری انقلاب نیز پیوسته با حمایت از ارتجاع و حزب حاکم که مأمور نیروهای ارتجاعی است، حرکت ارتجاع را در جهت بی‌ریزی تشکیلات سرعت می‌بخشید، و لذا تا زمانی که نسبت به تشکیلات ارتجاع اطمینان خاطر نداشت، از پذیرش استعفاي دولت لبرال بوروکرات بازرگان که از تشکیلات سیاسی برخوردار بود، اجتناب می‌ورزید. حمایت و پشتیبانی رهبری انقلاب از حزب ارتجاعی حاکم، در ادامه چرا که در آثران نیز روحانیت در دوران قبل از انقلاب بود اجتماع با اهمیتی از برای رهبر انقلاب بشمار می‌رفت، حمایت رهبری انقلاب از ارتش در جهت انسجام و شکل بخشیدن بدان در مقطع کنونی نیز در رابطه با همان موضع دوستانه و برادرانه قلبی وی با ارتش است چرا که فقدان تشکیلات نظامی، رهبری انقلاب را وادار به اتخاذ چنین موضعی در برابر ارتش مینمود. اما با سقوط رژیم استبدادی، فقدان تشکیلات سیاسی روحانیت چنین اجابت مسنود که برای مدتی لبرالیسم بر اوضاع نظارت داشته باشد تا که ارتجاع تشکیلات سیاسی خود را جهت قبضه قدرت سیاسی مملکت مهیا سازد. لیکن حرکت ارتجاع در جهت تشکل سیاسی، از آنجا که مبتنی بر قدرت طلبی و انحصارگری ارتجاع بود، بنوبه خود ایجاد اصطکاک با حرکت لبرالیسم مینمود. با همه اینها ارتجاع زمانیکه تشکل پیدا کرد و از تشکیلات سیاسی برخوردار شد، دست به تشدید تضاد موجود بین دولت و رهبری انقلاب زد، و رهبر انقلاب نیز که ارتجاع را برخوردار از تشکیلات سیاسی می‌دید، موقعیت را جهت قبول استعفاي بازرگان مساعد دید و با قبول استعفاي دولت بازرگان، ارتجاع را به مراد دلش رساند و بر اوضاع امور سلطش ساخت.

در این ضمن دولت بازرگان که بعینه مشاهده میکرد که چگونه ارتجاع از پایگاه خود مای رهبری انقلاب در جهت ارضاء قدرت طلبی و انحصارگری خود سواستفاده میکند، پیوسته در صدد بود که قدرت درحال انتقال رهبر انقلاب به ارتجاع را از دست رهبر انقلاب، با ساده لوحانه نشان دادن حرکت او، بخود منتقل کند. تا که بدینوسیله اولاً دولت را قدرتمند کند و در ثانی مانع آن شود که قدرت از رهبری انقلاب به ارتجاع انتقال یابد و در نتیجه با قدرتی بیشتر، با حرکتی روبه رشد ارتجاع به مقابله برخیزد. لیکن ارتجاع در رابطه با صورت پیچیده ای که دارد، از طریقی اصولی به مقابله با دولت پرداخت و نظر رهبر انقلاب را به گونه ای ریشخند، از دولت برگرداند. بدین ترتیب که ارتجاع با بدبین کردن رهبر انقلاب نسبت به لبرالها - دموکراتها و روشنفکران و ... و را وادار ساخت که بلاوقفه بر روشنفکران حمله و هجوم برد، بی آنکه حد و مرزی را برای روشنفکر بودن و خاش بودن مشخص سازد. عدم کار آئی ارگانهای اجرائی دولت در برخورد با مسائل و مشکلات جاری بعد از انقلاب که نشأت یافته از نظام بوروکراتیک و کاغذ بازیهای اداری جاری در دولت بود این بدبینی را تشدید میکرد و رهبر انقلاب را وادار میساخت، تا هرگاه که دولت کواهی و فوری در حل و فصل مسائل مردم میکرد، فوراً "دست بدامان روحانیت شود و با صدور فرمانی عناصر مرتجع را جهت بر طرف کردن غائله ای که دستگاه عریض و طویل اداری دولت بپا کرده بوده به نواحی مختلف مملکت ارسال دارد. بدین ترتیب ارتجاع با هوشیاری هر چه نامتأثر پیوسته از هر عاملی بهره می‌جست تا کماحکمت خود را هر چه بیشتر تثبیت کند. این است که حلات پهبامی رهبر انقلاب به روشنفکران، بدون مشخص کردن حد و مرز روشنفکری و بدون ارائه تعریفی از روشنفکر، را بایستی در رابطه با بقدرت رسیدن روحانیت در نظر گرفت، چرا که رهبری انقلاب با طرد و نفی و حمله به روشنفکران منظور حقیقی اش این می‌توانست باشد که روحانیت را بعنوان یگانه قطب قابل اعتماد به مردم معرفی کند و توده ها را تنها حول و خوش این قطب قابل اطمینان گرد آورد.

حرکت قلبی رهبر انقلاب مبتنی بر طرد و نفی روشنفکران را اگر در رابطه با حرکت گذشته وی مبتنی بر حمایت مستقیم از روحانیت در نظر بگیریم، معنا و مفهوم واقعی آنرا در خواهم یافت. چرا که طرد و نفی روشنفکران در حقیقت ادامه همان حمایتی است که رهبر انقلاب در حمایت از روحانیت بر حساب می‌آید. بدین معنا که رهبر انقلاب در گذشته با حمایت مستقیم از روحانیت سعی در تثبیت موقعیت آن میکرد و در مقطع قلبی بگونه ای غیر مستقیم به حرکت حلات رهبر انقلاب به روشنفکران، به مثابه چیزی جز میرا کردن روحانیت از خط

و انسداد و گناه و نصیر و حیانت نیست. این است که می‌بینم ارتجاع بندرج که تشکیلات خود را بی میرود و خود را جمع و جور میکند، تضاد بین رهبر انقلاب و دولت را تشدید میکند و در این میان، تضاد بین دولت و رهبر انقلاب را از بدین کردن رهبر انقلاب نسبت به روشنفکران، بدون اینکه مشخص سازد که روشنفکر کس است و چه ویژگیهایی دارد و ... آغاز میکند، که البته بلاغی دولت لبرال - بورکرات و عدم کارآئی آن در برخورد با مسائل و مشکلات مردم این حرکت را و این بدبینی را تشدید میکند. لذا تضاد رهبر انقلاب و دولت یک تضاد دو بعدی است، که یکی در رابطه با بدبینی و تضادی که ارتجاع بین رهبر انقلاب و روشنفکران بوجود آورده و دیگری در رابطه با تضادی که بین رهبر انقلاب با دولت بعنوان ارگان احرائی مملکت ایجاد کرده بود.

حلات مداوم رهبر انقلاب به روشنفکران حکایت از تضاد رهبر انقلاب با روشنفکران دارد که تا سال حال اعضای دولت و کارمندان آن نیز هستند. این تضاد چنانچه از سخنان کوشیده رهبر انقلاب بر علیه روشنفکران بر می‌آید بوسیله یک حالت بالفعل داشته، گاه منجر به درگیریهای بین ارتجاع و روشنفکران میشود. حلات ارتجاع بر علیه نزدیکان، ارتکاب دزدان و در رابطه با همین جریان ضد روشنفکری که حاصل بدبینی رهبر انقلاب از روشنفکران بود دانست. بدین نحو که ارتجاع، با توجه به حلات رهبر انقلاب به روشنفکران که شامل اعضا، دولت بازرگان نیز میشود، سعی کرد که در جهت تضعیف دولت، از آن استفاده کند. لیکن در آن موقع هنوز زمان آن فرا نرسیده بود که دولت را کار ساز و جای آنرا گرفت. چرا که ارتجاع مینابست به مرور زمان به حرکت خود شکل دهد و انسجام بخشد و تشکیلات پیدا کند تا که بتواند با دفع این مانع یعنی دولت جای آنرا بگیرد و خلائی ناشی از فقدان تشکیلات سیاسی آنرا پر کند. بدین ترتیب ارتجاع مسلح به مذهب و قانون بایستی روشنفکران سیاسی خود زمینه را جهت ترک زاری خوش مهیا میساخت.

۶- تضاد دولت با انحصار طلبان حب نما:

تضاد دیگری که دولت بازرگان مبتلا به آن بود، تضاد با نیرو های انحصار طلب در لباس چپ، مثل قطب زاده و ... بود. انحصار طلبان چپسما در رابطه با فکر طلبیهای ناشی از خصلتهای منفی دانشیان، دولت لبرال را مانع از قدر طلبیهای خود میدیدند و در مقابل آن با وجه اشتراکی که با ارتجاع داشتند یعنی انحصار طلبی، گراشی ذاتی بطرف ارتجاع که داشتند، که با ماسک چپ گرائی خود را از صف ارتجاع جدا میساختند. انحصار طلبان چپ نما در رابطه با همین موضع ضد لبرالیستشان، به مجردیکه ارتجاع در صدد برآمد تا که دولت بازرگان را از صحنه بدر کند و دولت را در قبضه خود درآورد، بیکباره برآمدهای رادیو تلویزیون را بر ضد بازرگان طرح ریزی کرد و بآن وجهه ضد بازرگانی داد. بدین ترتیب نخستین پایگاه عمومی که در کواکب فترین مدت در رابطه با حرکت ضد امپریالیستی مردم تغییر چهره داد رادیو و تلویزیون بود که بر علیه لبرالیسم بسیج شد. و از آنجا که رهبری مبارزات ضد لبرالیستی را ارتجاع بر عهده داشت، در اختیار ارتجاع قرار گرفت و نیز از آنجا که ارتجاع خود را بعنوان رهبر مبارزات ضد امپریالیستی جا زده بود و مصلحتاً جهت تضعیف لبرالیسم و نیز جهت رفع خطر کردن از سر خود، تضاد خلق - لبرالیسم را از سویی و تضاد خلق - امپریالیسم را در رابطه با اینکه امریکا مهربان شاه است از سوی دیگر تشدید میکرد و هدف اصلی اش این جریان بر کار کردن لبرالیسم بود، بر علیه امپریالیسم بسیج شد.

۷- تضاد دولت با نیروهای چپ و نیروهای مرفقی:

این تضاد نیز در رابطه با بافت لبرالیستی دولت مطرح است که بر اساس بافت ویژه لبرالیسم، تضادی با نیروهای مرفقی و چپ و تندرویهای آنها دارد. نیروهای مرفقی با دریافت تضاد بین دولت و ارتجاع و با درک اهمیت خطرات ارتجاع نسبت به دولت، بندرج که ارتجاع قوت میگرفت، از حمله مستقیم خود به دولت بازرگان میکاستند، چرا که تضعیف آنرا خدمت به ارتجاع و در نتیجه خدمت به امپریالیسم میدانستند، حمله مستقیم بدولت بسدین لحاظ به نفع ارتجاع و در نتیجه آن به نفع امپریالیسم بحساب می‌آید که ارتجاع هر چقدر خود را ضد امپریالیسم نشان دهد و تظاهر به ضدیت با امپریالیسم کند، اصالتی در موضع وجود ندارد و در نتیجه وحشت و هراسی برای امپریالیسم بنابر نخواهد آورد، در حالیکه موضع لبرالیسم با همان حالت نیم بند و خیلی خفیف ضد امپریالیستی اش اصالت دارد. در اینجا ما نمی‌خواهیم دولت لبرال بوروکرات بازرگان را بمیرا از هر نقی و خطا و اشتباه و کجروی و انحرافی طلو دهیم، چنین تصویری از سوی هر فرد یا گروهی حکایت از این دارد که وضع ما را نسبت به امپریالیسم ارتجاع - لبرالیسم (دولت) نمی‌شناسد، چه آنکه قاطع ترین انتقادها نسبت به دولت را میتوان در تحلیلهای ما نسبت به دولت

بسمه مشاهده کرد، و در عین حال حلات کوشده ای که در تحلیلهای خود بر علیه ارتجاع کرده ام و بالاخره موضعی که نسبت به امپریالیسم امریکایی بعنوان دشمن اصلی خلفای جهان گرفته در تحلیلهایمان داریم روشن و آشکار است. بر این معنا، با توجه به اینکه امپریالیسم امریکا دشمن اصلی مردم ما است، خطرات ارتجاع و لبرالیسم را در رابطه با آنکه تا چه حد رسیده را جهت سلطه امپریالیسم فراهم میسازد در نظر میگیریم، چرا که خطرات ارتجاع و لبرالیسم اساساً بر این مبناست که راه سلطه امپریالیسم را هموار میکند و مانع آنرا حفظ می‌نماید. و سببه به آنکه کادمان یک بیشتر از دیگری مانع و موجودیت امپریالیسم را حفاظت کند خطر همایرا حدی بر تلقی میکنم. که در این رابطه بوضوح آشکار است که ارتجاع با نیکه بر مذهب و توانائیش جهت تغییر سمت مبارزات ضد امپریالیستی به ضد کمونیستی خطرناک به مراتب بیشتر است از خطرات لبرالیسم، بویژه لبرالیسم مذهبی که موضعی ضد ارتجاعی نیز دارد

لذا در همین رابطه بود که نیروهای مرفقی با تشدید تضاد ارتجاع - لبرالیسم، سعی نمودند تا که مبارزات خود را از صورت ضد امپریالیستی ضد امپریالیستی، به صورت ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی بدل کنند، که البته با وجود همه اینها با پستی آمدن مسئله سفارت، مشاهده شد که حتی نیروهای مرفقی نیز فریب ارتجاع را خوردند و با حرکتیهای تسخیر خود، مبارزه ضد ارتجاعی آنان را تحت الشعاع مبارزه ضد لبرالیستی قرار دادند، در حالیکه ادعای مبارزه با امپریالیسم نیز داشتند. و این همان بود که ارتجاع پیوسته طلب میکرد، چرا که یک مبارزه ضد امپریالیسم - ضد ارتجاع - ضد امپریالیسم را مشاهده میکرد که در حال اوجگیری بود، لذا جهت رفع خطر از سر خود سعی کرد که از مضاد خلق - امپریالیسم، خلق - ارتجاع و خلق - لبرالیسم، دو تا را تشدید کند، و با تظاهر به ضدیت با امپریالیسم که دشمن اصلی خلق بشمار می‌رود، تضاد خلق - ارتجاع را مسخ کند، و توجه خلق را بسوی امپریالیسم که مهربان شاه است و لبرالیسم که باب مذاکره را با اسرائیلزهای قهار امپریالیسم کوشده خود معطوف دارد و خطرها را از سر خود مرتفع سازد. در این رابطه نقش امریکا را نیز در معطوف شدن توجه خلق بسوی امپریالیسم و لبرالیسم بایستی در نظر داشت، چرا که چنانچه تظاهر امریکائی مشاهده، امریکا با دعوت شاه، بدین امر آگاه بوده که خشم و نفرت مردم ما بر می‌انگیزد، لذا با این عمل و با توجیه عواطف آن، رهبری مبارزات ضد امپریالیستی مردم را که میرفت صورت حقیقی خویش را از بابت میبهد ارتجاع گذاشت، تا که ارتجاع با استفاده از آن امپریالیسم را در رابطه با اینکه مهربان شاه است آماج حلات خود قرار دهد و در ازای آن موجودیتش حفظ شود، و از سوی دیگر لبرالیسم را هر چند که حافظ منافش بود، از صحنه براند و بر قدرت ارتجاع که حافظ منافع دراز مدتش است بیفزاید.

در این میان، که هم لبرالیسم حافظ منافع امپریالیسم بحساب می‌آید و هم ارتجاع با دشمنی بیشتر از منافع امپریالیسم حفاظت میکند، تنها موضع ضد امپریالیستی رهبر انقلاب بود که از اصالتی نسبی برخوردار بود لیکن از محدوده شعار یا فراتر نمی‌نهاد، چرا که علی ساختن شعارهای ضد امپریالیستی یا بر عهده ارتجاع بود و یا بر عهده لبرالیسم، که متأسفانه هر کدام بگونه ای از عملی کردن شعارهای ضد امپریالیستی رهبر انقلاب سر باز میزدند و به همین لحاظ پاره ای از نیروهای مرفقی به گمان اینکه مینوایند شعارهای ضد امپریالیستی رهبر انقلاب را عملی کنند، با امام، امام کرد، امامی نمی‌نمودند که راهی به جایی یابند و شعارهای رهبر انقلاب را جامه عمل پوشند! اما غافل بودند از اینکه حمایت رهبر انقلاب از ارتجاع، ارتجاع را تأقیدر سلط ساخته که مجال هیچگونه عرض اندامی به نیروهای مرفقی نمیدهد، هر چند که سنگ امام را به سینه زنند!

چرا که ارتجاع هم به لحاظ بافت تکوینیش و هم به لحاظ اینکه مبارزه با کمونیسم را مقدم بر مبارزه با امپریالیسم میداند نمیتواند شاهد باشد که نیروهای مرفقی وارد صحنه شده اند و مبارزهای ضد امپریالیستی را آغاز بدهند!

۸- تضاد بین لبرالها:

تضاد دیگری که دولت بازرگان، حتی در داخل هیئت دولت با آن مواجه بود، تضادی بود در رابطه با نیروهای لبرال مشی که سعی داشتند با تقویت دولت، حرکت خویش را استحکام بخشند و دست انحصار طلبانه ارتجاع را از دولت کوتاهتر کنند. این تضاد در رابطه با این بود که بازرگان تا حدودی خود را به جبر، مجبور به سازش و کنار آمدن با ارتجاع میدید، چرا که بازرگان علی رغم خصلت لبرالیستی، ضد انحصار طلبی اش، مصلحت را در آن میدید که در پاره ای موارد، در برابر ارتجاع عقب نشینی کند یا سکوت برگزیند و یا سازش کند. بدین ترتیب مصلحت اندیشی بازرگان و دیگر نیروهای لبرال مصلحت اندیش، موجب ظهور تضادی بین نیروهای لبرال شده بود. استعفاي سنجایی، بمشتری و ... در رابطه با رشد همین تضاد بود.

تحلیلی از اوضاع جاری

بقیة زمستان ۵
به این ترتیب باروش شدن تضادهای حادگانه حاکم بر اوضاع
ملک ، در می بینیم که در یک مقیاس کلی بزرگتر صادی که بالاخره
دولت ساززان را وادار به استعفا نمود ، همان تضاد ارتجاع و دولت
لیبرال - بوروکرات بارزگان بود . با توجه بدین امروزی است که
امپریالیسم امریکا از یکسو با یک بافت به پارچهای خمی - لیبرالیسم
- ارتجاع و بوروکرات و از سوی دیگر با رشد حرکتی ضد امپریالیستی خلق
که با حرکت صفتی - سیاسی دانشجویان که حرکتی ضد امپریالیسم -
ضد ارتجاع - ضد لیبرالیسم داشتند ، و میرفت به حرکت بی جهت
نودهای ضد امپریالیسم ، جهت بدهد ، آغاز شد . لذا منطقی
تغییر جهت دادن به مبارزات ضد امپریالیستی مردم و تبدیل آن از
صورت عملی که با حرکت دانشجویان میرفت که شکل پیدا کند ، به یک
صورت ذهنی ، با دعوت شاه ، که البته جهت استفاده از تجربیات
ضد خلقی او انجام شده است ، سعی بر آن داشت تا که حرکت روبه
رشد ضد امپریالیستی مردم را تغییر جهت دهد و آنرا به نقطه اوج
خود رساند ، منتها در جهتی غیر از جهت اولیه اش . این بود که آگاهانه
شاه را به امریکا دعوت کرد تا که مبارزات ضد امپریالیستی مردم را ،
در هنگامیکه بارزگان به الحاریر سفر کرده بود و باورزیستی باب مذاکره
را گشوده بود به نقطه اوج خود رساند ، منتها با جهتی که ارتجاع به
آن میداد .

امپریالیسم با علم و آگاهی از تضاد ارتجاع - لیبرالیسم و نیز
باتوجه به اینکه دعوت شاه به امریکا ختم و نفرت خلق را بر می انگیزد
در صدد بر آید که بافت به پارچه رهبر انقلاب - دولت - ارتجاع
را بپارچا کند ، چرا که بدیناست که ارتجاع جهت تسخیر آخرین سکر
و آخرین مانع راه قدرت طلبی خود به سبب نودها بر علیه امپریالیسم
تمشیت میشود تا که با نطاهر به ضدیت با امپریالیسم ، کسب حیثیت
و آسودگی ، با خارج ساختن لیبرالیسم از صحنه سیاست ، خود را
جایگزین آن سازد . این بود که امریکا تنها هدفش بپارچا کردن این ،
بافت به پارچه بود ، چرا که تضاد موجود بین این سه قلم را عامل
خود آگاهی نودها و در نتیجه ضد حرکت ضد امپریالیستی آنان میدید ،
بدین ترتیب ارتجاع با خارج ساختن لیبرالیسم از صحنه سیاست
اگر چه چنگ زد صباخی این حرکت مسخ شده ضد امپریالیستی خویش را
ادامه دهد ، اما حاکمیتش در رابطه با صورت ارتجاعی مذهب انحصاری ،
به مرور زمان رصنه را برای تکراری امپریالیسم فراهم خواهد ساخت
و منافع دراز مدت آنرا حفظ خواهد نمود ، هر چند که امروز و فردا در
سنگردامپریالیستی در کین نشیند و رهبریت مبارزات ضد امپریالیستی
خلق را در قفسه قدرت خود نگاه دارد .

بررسی واقعه اشغال سفارت آمریکا

واقعه مهمی که بیکباره چهره اجتماع را دگرگون ساخت جریان
اشغال سفارت آمریکا بود . بررسی و تجزیه و تحلیل این واقعه بدون
در نظر گرفتن رابطه آن با تضادهای که فوقاً " بر تشریح صورت حقیقی
این جریان را برای ما روشن نمی سازد . لذا سکه این واقعه را با توجه
به آنچه که در رابطه با تضادهای حاکم بر اوضاع ملکت مطرح کردیم مورد
بررسی قرار میدهم .

این واقعه که بنوبه خود به تضادهای حاکم بر شرایط اجتماعی
ایران صورت بهیچترت داد ، و واقعه ای بود که اندک زمانی قبل طراحی
شده بود ، اما طراحی آن در رابطه با یک حرکت تشکیلاتی با ایدئولوژی
و خط مشخص نمی نمود ، چرا که اساساً " حرکت این سسه ، گرچه بر
مبانی شور و هیجان صداقت و احساسات پاک استوار بود ، اما همواره جهت ضد
تشکیلاتی و فقدان ایدئولوژی در آن بخوبی آشکار است . هر چند که ادعای
اعتقاد به حرکت شریعتی دارند و خود را مخالف حرکتی ارتجاع از سوی
و مخالف هر حرکتی مترقیانه در برابر تشکیلات از سوی دیگر می نمایند ،
بررسی حقیقت فکری آنان معرف این مسأله است که اولاً " حرکت
آنان در رابطه با یک بافت فکری بیکارچه و یک خط مشخص ایدئولوژیک
نبوده ، بلکه عامل پیوند و تشکیلات را بایستی در موضع ضد تشکیلات
و ضد گروههای مترقیانه شان جستجو کرد . موضع ضد تشکیلاتی آنها
و نیز موضعات بر برابر گروههای مترقی علاوه موضع ضد امپریالیستی
ضد لیبرالیستی و بالاخره ضد ارتجاعی آنرا وجوه اشتراکی بوده که
به حرکت ایشان شکل داده ، انسجام بخشیده است . بنابراین حرکت
آنها را بایستی در رابطه با تضادی که با امپریالیسم
لیبرالیسم - ارتجاع - گروههای مترقی ، داشتند در نظر گرفت و بر
مبنای آن از تشدید تضادهای فرعیان و غفلتشان از تضادهای اصلی
جلوگیری کرد ، تا که مبادا که به آخر به جوی امپریالیسم و سترگمارتی
آن یعنی ارتجاع که اکنون به اقتضای زمان ، جهت کسب حیثیت و
جلوگیری از تشدید تضاد مردم - ارتجاع ، ضدیتش با امپریالیسم !!
گل کرده و در صدد است از این جریان جهت تشییع حاکمیت
شوم خود که در دراز مدت سلطه و برانگیز امپریالیسم را نیز در پی دارد

بهره جوید ، آن بریند ، و ارتجاع و امپریالیسم را حدود سازند .
بنیادان گروه از جوانان دانشگاهی که سفارت را تصرف کرده اند
با نیروهای مترقی از سوی ناسی از عدم بدین یکسپاس است ، و از
سوی دیگر ناسی از عدم صاحب و بوجدان به حامی که نیروهای
مترقی در درجه اول با امپریالیسم و در درجه دوم با ارتجاع و در درجه
سوم با دولت لیبرال - بوروکرات دارند ، می باشد .

این بی توجهی نیز خود منبسط معقول کنترل این جریان از سوی
ارتجاع باشد ، چرا که ارتجاع در این میان در صدد است که با نطاهر به
ضدیت با امپریالیسم ، بنیاد اصلی را در ظاهر با امپریالیسم ، اما در
واقع با لیبرالیسم نشان دهد تا که با کسب حیثیت در رابطه با موضع
ضد امپریالیستی ، خود را جایگزین لیبرالیسم سازد . در حالیکه اگر
نیروهای مترقی در این جریان رخنه و نفوذ کنند ، احتمال اینکه تضاد
اصلی با امپریالیسم - ارتجاع برگردانده شود بسیار زیاد است ، و این
است که ارتجاع از آن وحشت دارد و بخواهد تلاش می کند که بنیادان
گروه را با نیروهای مترقی محقق کند و بدان شدت بخشد .

بنیادان با امپریالیسم نیز در رابطه با رشد حرکتی ضد
امپریالیستی مردم در رابطه با یاس و دلزدگی نشان از انقلاب است که
البته با توجه با دگرگونی فکری و نیز عدم برخورداریشان از یک ایدئولوژی
و بنیاد یک و نیز موضع ضد تشکیلاتی مترقی به پند می یابند .
بنیادان با ارتجاع نیز در رابطه با این است که ارتجاع را در
رابطه با تغییر ی که در جهت مبارزات ضد امپریالیستی مردم به ضد
کومینیتی ایجاد کرده میسر . . . سترگ امپریالیسم تلقی میکند . وجود رهبر
انقلاب و نیز عدم برخورداری ایشان از یک خط مشخص ایدئولوژیک
این تضاد را آشکار می سازد و در نتیجه از ارتجاع
ضربه پذیرشان میکند . تضاد دیگری که وجود دارد ، بنیادان با دولت
است ، که از سوی در رابطه با عدم کارآیی آن و نیز عدم برخورد
انقلابی آن با مسائل و مشکلات ملکت است و او سوی دیگر در رابطه
با تبلیغات ارتجاع بر علیه دولت ، در هر صورت آنچه که حائز اهمیت
است ، مشخص ساختن ضربه پذیری این جوانان صادق و پرشور
از ارتجاع است ، که در نتیجه آن از امپریالیسم نیز ضربه خواهند دید ،
اولین نمود این حرکت ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی - ضد
لیبرالیستی را در تسخیر هتلهای بزرگ از سوی دانشجویان میتوان
دید . این حرکت رنگی بود که در گذرگاه امپریالیسم به وحشت افکند
اما در رابطه با ضربه پذیری این حرکت از ارتجاع ، که فقدان بدین
ایدئولوژیک و خط مشخص و نیز حاکمیت رهبر انقلاب از ارتجاع آرا
تشدید میگردد ، ارتجاع امیدوار است که به نحوی خطر را از سر خود
رفع کند .

بدین ترتیب با توجه بمسائل فوق الذکر جای نمایی نیست که کار
این حرکت بطور مستقیم و با غیر مستقیم در استخدام ارتجاع قرار
گیرد و ارتجاع در جهت مقاصد بلند خود از آن بهره برداری می کند ،
در این صورت با توجه به ضربه پذیرشان از ارتجاع ، هرگونه ادعای
ایشان مبنی بر مخالفت با ارتجاع فقط صورتی ذهنی دارد و بهره بر
داربهای که ارتجاع از این حرکت میکند اجازه و مجال اینکه این حرکت
در عمل نیز صورت ضد ارتجاعی خود را بنمایاند نمی دهد ، بهر تقدیر
آنچه که عملاً در حرکت ایشان مشاهده میشود فقدان ایدئولوژی و تشکیلات
و خط مشخص است و بدینال آن عدم موسمگیری در برابر ارتجاع است
در حالیکه نفس عملشان در رابطه با تسخیر سفارت بحسن برانگیز
است .

در این رابطه ضد تشکیلاتی بودن این گروه را از سر مدانوار ضد
تشکیلاتی آن که در رابطه با تضادهای داخلی خویش و جهت جلوگیری
از تشدید موضع مردم در برابر ارتجاع و بالاخره صامت ارتجاع به بدینی
مردم نسبت به رهبر انقلاب به چنین تشکیلاتی دست زده اند ، میتوان دید . این
گروه اشتباهی از ارتجاع با حرکت رفو میسیتی خود را مشاهده " موج
ناراضی مردم نسبت به دولت و بدینال آن خشم مردم از ارتجاع در
صدد برآمدند که با این حرکت خود که از مضامین های احمد خمینی
آغاز شد ، آهنگ ضد ارتجاعی مردم را زدند و در ازای آن تضاد
شان را با لیبرالیسم (دولت) شدت بخشند ، تا که آهنگ ضد ارتجاعی
مردم منسوخه رهبری انقلاب که از ارتجاع حمایت مینمود ، نشود و
خلاصه شکل نیم بدی از ارتجاع را محقق کنند .

با توجه به موضع ضد تشکیلاتی مردم داران این گروه ، حمایت و
پشتیبانی نیروهای مترقی - تشکیلاتی از آنها به مسئله صورت بهیچترت
نمی بخشید ، چرا که اینان در صددند که با این حرکت مترقیانه
خود (اشغال سفارت آمریکا) خود را بعنوان یک تشکیلات مترقی جلوه
دهند و پایگاه حرکتی نیروهای مترقی تشکیلاتی ضد امپریالیست را
منزلت کنند .
لذا با توجه به این مسائل ضربه پذیری این حرکت هم از سوی
امپریالیسم و هم از سوی ارتجاع نشانگر این است که حرکت فوق
فی نفسه حرکتی است مترقیانه و ضد امپریالیست ، اما از آنجا که ارتجاع
از آن بهره برداری میکند و ضدیت در روغن خود را با امپریالیسم در
قالب این حرکت به نمایش گذارده تا که خطر را از سر خود رفع کند

و موقعیت خود را تثبیت و تحکیم بخشد و نیز از آنجا که حرکتی
ارتجاعی ضد امپریالیستی خطری را در دراز مدت برای امپریالیسم
در پی نخواهد داشت ، لذا حرکتی ضد امپریالیست اما غیر ارتجاعی
میشاند . جداترینش از این گفتم که آنچه که به حرکتی ضد امپریالیستی
اصالت می بخشد اصالت موضوعی است که از آن به امپریالیسم حمله و
هجوم مینماید .

بهره برداریهای حساب ندهای که ارتجاع از این جریان کرد ،
حکایت از این دارد که ارتجاع از قبل ، از این جریان اطلاع داشته
چرا که بهیچشده شاهد شد که ارتجاع علیرغم اینکه راهی میسیتی بود
را که در رابطه با نودهای مردم بود از ارتجاع امریکا به میدان نشین
تغییر سمت داد ، به حادی که سفارت از جانب دانشجویان تصرف شد
به حمایت از آن پرداخت و خود را در آن جارد و کوشید تا با شدیدی
بنیادان با امپریالیسم ، لیبرالیسم را از صحنه کنار زند و تضاد مردم
را با ارتجاع آریادان سازد . از این گذشته جهتی ضد تشکیلاتی بدان
دهد تا که مبادا نیروهای مترقی - تشکیلاتی با رخنه و نفوذ در آن ،
بنیادان را با ارتجاع بااد ورتان سازند .

بنیادان کل حرکت ضد امپریالیستی اینکه به تسخیر سفارت
انجامید بملت ضربه پذیری آن از امپریالیسم و ارتجاع و نیز به لحاظ
ناشخص بودن خط حاکم این حرکتی ایشان را تشکیلات میدهند منبسط
برخوردار از اصالت دارند . چرا که امروز ناشخص ترس خطها ، خط
امام است ، زیرا بوسه هر کس و ناکی میبندد تا از آرمایهای ضد خلقی
خویش را در لباس این خط پیاده کند ، و خطی است که یک سره از تضاد
ای دارد ، بگونه ای که تمام نیروهای فردی - تشکیلاتی - رفو میسیتی
- ارتجاعی . . . میگویند که حرکت خود را نسبت به این خط میکنند .
آنچه که در یک مقیاس کلی نسبت به این خط منبسط دریافت
این است که در رابطه با تشدید مبارزات ضد دولتی در همین اشنا
خط امام خطی است که حرکت این گروه را از خط دولت جدا میکند
است ، بدین ترتیب که این خط منبسط ناخشی خود که حرکت ایشان
را از خط دولت جدا میساخته است ، حال ، با این تعبیر ، خط امام
میتواند در برگرفته همه نیروهای ضد دولت و ضد لیبرالیسم باشد
که ارتجاع نیروی اصلی آنرا تشکیلات میدهد ، در عین اینکه جناح چپ
ارتجاع مدعی پیروی از این خط است .

بنیادان بوضوح نشان میدهند که خط امام جهتی را در رابطه با
حرکت آنان مشخص می سازد مگر اینکه شان دهد که ایشان بنیادان
ضد امپریالیسم رهبر انقلاب را در این خط حمله عمل می یابند ،
خواه این عمل در جهت منافع ارتجاع و تشییع حاکمیت آن و در
نسب معطوف دولت لیبرال باشد ! خواه واقعا هم امپریالیسم هم ارتجاع
و هم لیبرالیسم را به وحشت افکند !!

مسئله حائز اهمیت ، در این رابطه ، موسمگیری گروههای مترقی
است . اگر گروههای مترقی جناحی از محتوای سخنان آنها برمی آید
بخواهند با این جریان بهمیرسد و در آن ادغام شود ، با مخالفت
ارتجاع روبرو خواهند گشت و دست آخر ، اگر که موفق به ادغام در
این حرکت شود ، ادغامشان به مثابه سازش با ارتجاع است . جلو
گیری از ورود دو مهره اصلی سازمان مجاهدین خلق و جنبش مسلمانان
مبارز به درون سفارت در چند شب قبل نشان می داد که همین امر لذا
تنها راهی که برای نیروهای مترقی باقی می ماند موسمگیری قاطع در
برابر امپریالیسم - ارتجاع است . این موسمگیری میبایست در رابطه
با بسج نودهای ضد امپریالیستی ، از هرگونه نوبته ای که جهت به
هیز دادن نیروهای مردمی ضد امپریالیست طرح ریزی شده ، اعم از
جانب امپریالیسم و یا ارتجاع ، پرده برداری کنند و بند از رهبر
رفتن نیروی برتران مردم در مبارزه با امپریالیسم که در اشغال سفارت
امریکا بوضوح تلویز بافته جلوه گیری کنند . در این رابطه بوضوح
آشکار است که ارتجاع که سترگ نارمیتی امپریالیست است اساسی ترین
تغییرات جهت بهیر دادن نیروهای مردمی و موضع مبارزات ضد امپریالیستی
آنها میباید .

لذا سکه نیروهای مترقی بایستی فکرا دغام در این جریان
را از سر خود دور کنند و تنها به این بپندشند که در مقابل خطی که
ارتجاع برای این حرکت ترسیم نموده ، خطی مشخص کنند ، که
صورت حقیقی مبارزات ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی مردم را در
خود منبسط سازد .

این خط که طرح آن بهیچدره نیروهای مترقی است قبل از هر چیز
با یسیتی با اصالتی حرکت ضد امپریالیستی ارتجاع را برای مردم و بورژوا
دانشگهیان و دانش آموزان روشن و آشکار سازد ، تا که صداقت و خشم
و کینه ضد امپریالیستی شان به وسیله ای در دست ارتجاع را که بر شریط
فعلی خود را بدروغ ضد امپریالیست نشان میدهد ، جهت تشییع حاکمیت
نوشته تبدیل نشود و سازد ضد امپریالیستی شان مسخ نگردد . از آنکه ارتجاع
بر اساس پایگاه طبقاتی و پایگاه فکریش (فکر ارسطویی) خطا نمینمواند
ضد امپریالیست باشد .

گفتند که: «فلا فیه» - هان ای انسان! هماغه که تو نالاشگری به
(ارباب) و بیدار (لقد خلقنا الانسان فی کذب - به تحقیق که
میان حق و منصف آفریدیم - یعنی وجود انسان، رانیده - تحمل
نیستی است) است، بطور کلی، کذب و کذب، ناراضی است
گفتاب (حق تعالی)، «دراجماد ایجاد میکند، از بارزاتی
پس با حرکت جبهه دار است، پس منوال گفت که بازگویی
و کوششی که وی برای گذشتن از پنج و حمای آنها
حرکت او را جبهه دار می کند. بذکر این سکه نیز لازم است
کذب و کذب (حرکت جبهه دار)، از دیدگاه قرآن، «حس»
(می جبهه).

—

و عملکردهای او را در حیطه ادوات و ادوات هدف

در این مورد میتوان به آیات زیر نیز مراجعه نمود: ۲۲ بقره، ۱۷ رعد، ۲۲ ابراهیم، ۲۶ یونس، ۲۱ حجر، ۹۰ بقره.

سبحه:

اکنون می‌توانیم سبحة گریسی را که در بحث قبلی (وحی و ضابطه حاکم بر حرکت آفرینش) کرده بودیم، بنگار دیگر بنگار کنیم و مفهوم روشنتری از آن بدست آوریم:

"وحی"، کلمه مشترکی است که رابطه خداوند (هدف حرکت) را، اعم از رابطه قولی یا فعلی، با طبیعت (۸)، با نبات و حیوان و با انسان بیان میکند. رابطه نخستین، فواینس "باعت" را پدید آورده است (وحی فعلی) و رابطه دوم، فواینس "حیاء" (وحی فعلی) و رابطه سوم، دین و به معنای اخص، "کتاب" را (وحی قولی). بنابر این، قرآن (وحی قولی و وحی فعلی)، پدیده‌ای است درست همانند طبیعت و حیوات (این دو کتاب نویسی) و در نتیجه، دارای نظام طبیعی و فواینس علمی خاص خویش است. (۹). طبیعی است که آن را با عناصر حرکت ساخته اند (همانگی وحی فعلی و قولی):
به نزد آنکه جانش در جلی است همه عالم کتاب حق تعالی است عمری غراب و جوهر چون خرد است مراتب همچو آیات و صفو است

چگونگی انتقال ضوابط وحی، به حرکتهای انسانی، اجتماعی و تاریخی

گفتیم که بطور کلی، پدیده‌های حسی را در رابطه با اصل حرکت، به دو دسته عمده میوان تقسیم نمود: پدیده‌های طبیعی یا آفاقی، و پدیده‌های اجتماعی یا انفسی. هم چنین دانستیم که ضوابط وحی در سه شکل گوناگون غیره، و فطرت و مکتب، حرکتهای "جبری" و "جبری - اختیاری" پدیده‌های فوق را جهندار میکند و بسوی "غایت تکامل" سمت میدهد.

اما اکنون باید به این مسأله بپردازیم که این ضوابط و معیارها،

(۸) - باید توجه داشت که صورت وحی در رابطه با پدیده‌های طبیعی، تنها صورت "فعلی" میوان باشد به "قولی". به این معنا که جهندار شدن حرکت این پدیده‌ها، در رابطه با ارسال پیامبران و نزول "وحی قولی" نیست، بلکه یک صورت عقلی دارد که از جانب خداوند به تمام این پدیده‌ها وحی میشود (وحی عقلی). مثلاً، در آیه ۸۶ سوره نحل، وحی ای که در ظل آن، زنبور عسل به خانه سازی میپردازد، یک وحی قولی نیست. هر چند که در این آیه، خداوند میگوید: "ما به زنبور عسل وحی کردیم و گفتیم که خانه ساز" - اما بار هم گفتن خدا وحی کردن او به زنبور عسل، عمل و فعل است چرا که خداوند در جای دیگر (۱۱۷ بقره) میفرماید:

"وإذا قضی الامر فانا یقول له کن فیکون - و هر آنکه که اراده بر جاری ساختن امری کردیم، به او می‌گویم باش! پس، میشود، بنابر این، وقتی خداوند به زنبور عسل می‌گوید: خانه ساز! این کنی و من عمل و شدن است. در نتیجه، جهندار شدن پدیده‌های طبیعی، تنها در رابطه با "وحی عقلی" امکان پذیر است.

(۹) - گفتیم که حرکتهای انسانی و اجتماعی، توسط وحی عقلی، و وحی قولی، جهندار می‌شود و همانگونه که دیدیم، قرآن، هم وحی عقلی و هم وحی قولی را به ما رسانید. بنابر این میوان سبحة گریس که قرآن، به تنهایی شامل هر دو وحی است، یعنی در عین اینکه ما می‌توانیم ضابطه و معیارهای تشویک حرکت خویش را از آن کسب کنیم، مواج، اصطکاکها و کلماتی را سر که در مسیر حرکت خویش با آن مواجه می‌شویم نیز، می‌توانیم از قرآن دریافتیم. که در این مورد، علاوه بر آیاتی که قبلاً آورده شد، می‌توان به آیه ۲۴ سوره توبه نیز توجه کرد. در آنجا میفرماید:

"قل ان کان الیکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اهل افر و تجار و تخشون گادها و مکان ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فترضوا حتی یاتی الله بامر و الله لا یهدی القوم الفاسقین:

باگر که پدران و فرزندان و برادران و زنان و بستگان و مالهای که اندوخته اندو محاطه و سوداگری که از کساد شدنش واهمه دارد و خانه‌های که بدان دلخوش دارد، در نزد شما از خدا و رسولش و جهاد و مبارزه در راه او (براکسی - حرکت هدفدار) عزیزتر باشد، پس سطر باشید تا خداوند امر خویش را (منی بر معازرت شما) بسازد. و خداوند گروه ستم پیکان را هدایت نمی‌کند.

در این آیه، زن، فرزند، پدر، مال، خانه، نعل و... همه و همه بعنوان کلمه یا وحی فعلی مطرح شده اند که در صورتیکه به آنها بیش از خداوند بها داده شود یعنی که وسیله بودن آنها در مسیر خدا فراموش شود و به هدف تبدیل گردند، در نتیجه، حرکت انسان، جهت اصلی خویش را از دست میدهد و به پراگندگی بدل میگردد.

به چه ترتیبی و تحت چه شرایطی به دو دسته پدیده فوق منقل میسود تا بتوانند حرکت آنها را جهندار کنند؟

در مورد پدیده‌های طبیعی، میوان سادگی، یا جمعدی آنچه "فلا" گفته شد، به این سبجه رسید که گفتن این انتقال، بگونه ای - جبری و بی دخالت این پدیده‌ها صورت می‌گیرد، به این معنا که هر پدیده‌ای از همان آغاز پیدایش و تکوین خود، این ضوابط و معیارها را با خود دارد و جزاً در گذار آنها عمل میکند.

الذی خلق فیسی - والذی قدر فیدی: او که خلق کرد پس میارست - و او که ضابطه و بقدر تعیین کرد پس هدایت نمود" (۲ و ۳ الاغلی).

بعد جبری حرکت پدیده‌های اجتماعی نیز در حیطه "مصادق آیه" فوق قرار می‌گیرد. و بنابر این، همزمان با خلقت انسان، ضوابط و معیارهای (بقدر) جهت دهنده و هدایت کننده، بعد جبری، حرکت او نیز به حرکت وی منتقل میسود. مثلاً، انسان از بدو تولد خویش جزاً گرسه میسود، در برابر باطلاتنا مائل میگردد، برای خوردن غذا به پسان مادر مائل پیدا می‌کند و...

اما سبجه‌های انتقال ضوابط وحی به بعد اختیاری حرکت انسان، دیگر تنگی جبری و محبوم ندارد، بلکه با توجه به اراده و اختیار انسان و سایر خصوصیات و صفات خدا گوینی وی صورت می‌گیرد. از آنجا که حرکتهای پدیده‌های اجتماعی "عند" در هر حرکت انسانی - اجتماعی - تاریخی تبلور می‌یابد. بنابر این، شیوه‌های انتقال ضوابط وحی به حرکتهای پدیده‌های اجتماعی نیز، به صورت مختلف پیدا میکند که اکنون به بررسی این سه شیوه میپردازیم:

الف - حرکتهای انسانی:

از دیدگاه قرآن، انتقال ضوابط وحی به حرکتهای انسانی، توسط فکر صورت می‌گیرد. کلمه آیه‌ای که درک قانونمندی حسی را به "اولی الالباب"، "قوم یفکرون"، "قوم یعلمون"، "قوم یفقهون"، "عالمین" و... ارجاع میدهند، روشتر این حقیقت اند که تفکر، نقل، نفقه و لب، بل اتصال قانونمندی حسی، به حرکتهای انسانی اند. آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران، این حقیقت را بگونه ای عمیق و بر معنا بیان کرده اند:

"ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لا ولی الا لآلآب - الذین یتذکرون الله قیاما و قعودا" و علی جنبه دیگر و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار:

همانا که در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف بین شب و روز، آیه‌ها و نشانه‌های (از هدایت و راهبانی) برای صاحبان خرد و اندیشه است - آنجا که چه بسا ساده، جهنم و جهنم و جهنم (حرکت مداوم)، خدا را بیاد دارند (هدفدار بودن مداوم حرکت) و در کیفیت خلقت آسمانها و زمین تفکر میکنند (و پس از اینکه قانونمندی و نظام واحد حاکم بر هستی را دریافتند، به هدفدار بودن آفرینش بی میرند و می‌گویند) بار خدا یا! تو این را بر ما باطل نافریده ای (و حتماً "هدف و مقصودی از پدید آوردن هستی داری و تو منزهی (از اینکه کار بی هدف انجام دهی). پس ما را از عذاب آتش) آتشی که نتیجه مستقیم انکار هدفدار بودن هستی است) باز دارد!

در این آیه، اولی الالباب، که صاحبان خرد و اندیشه هستند، پس از اینکه با تفکر و تعمق خویش، به قانونمندی و نظام آفرینش پی بردند و هدفدار بودن حرکت حسی را درک نمودند، تلاش می‌کنند تا خود را با این حرکت قانونمندی و جهندار ایلای دهند، به این معنا که ضوابط و معیاران هستی را به خویش انتقال دهند. بنابر این مبنای انتقال ضوابط وحی به حرکتهای انسانی، تفکر و تعمق در نظام حاکم بر هستی (وحی فلفلی) و هم چنین در ضوابط و استانداردهای مکتبی (وحی قولی) می‌باشد.

ب - حرکتهای اجتماعی:

انتقال ضوابط وحی به حرکتهای اجتماعی توسط "ناس" (مستضعفین بخود آگاهی رسیده) صورت می‌گیرد. در این مورد در آیه ۲۵ سوره حدید چنین می‌خوانیم:

"قل انزلنا سحابة مائات و انزلنا منکم المم و المیزان لقیوم الناس بالقیس و انزلنا الحدید فیه یاس شدید و مافع للناس... به تحقیق که رسولان خویش را با دلائل روشن فرستادیم و با ایشان کتاب (وحی قولی) و میزان (وحی فعلی) را نازل نمودیم تا اینکه مردم (مستضعفین بالنده) قیام به قسط کنند و حدید را (وحی فعلی) نازل

«- البته باید توجه داشت که این، تنها یکی از مانی "ناس" است. برای توضیح بیشتر به کتاب "دشمنان مردم...؟" حلد اول صفحه ۸۴ مراجعه شود.

کردیم که در آن سحی بسیار و مافعی از برای مردمان است...
این آیه بجوسی سان میدهد که قضا با نمود عسی ضوابط مکتبی (وحی قولی)، تنها توسط ناس برقرار میسود. بوسله آیه (وحی فعلی) و با به معنای دیگر، ضوابط وحی قولی توسط ناس و بوسله وحی فعلی، به احناع منقل میگردد.

ج - حرکتهای تاریخی:

تاریخ عبارتست از تبلور حرکت جامعه در مسیر زمان. و انتقال ضوابط وحی به حرکتهای تاریخی، به معنای ایجاد اعدال در آن است. این انتقال ضابطه ایجاد اعدال در حرکتهای تاریخی، توسط معین و با سلاح ایمان صورت می‌گیرد: ایمان به برتر بودن.

"قد حلت من قبلکم سنن فیقرای الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین - هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمعتقین - ولا تنهوا ولا تحزنوا و انتم الامم علون ان کنتم مومنین:

همانا که پیش از شما، فلنا و جمعی گذشته‌اند، پس در زمین گردش کنید (و به تحقیق و بررسی تاریخ گذشته‌گان بپردازید) و ببینید که سرانجام دروغ پیداران چگونه شد؟ - (آنچه از این بررسی تاریخی نصیبان میشود) و روشتر برای مردم و هدایت و پندی است برای معین و - (با مشاهده شکستهای که در طول تاریخ، نصیب باران حق شده است) سست میسود و آدمی گمن میگردید، و اگر که ایمان داشته باشد شما (بر باران باطل - مکذبین - دروغ پیداران) برترید (و پیروزی‌تان آن امان است). (۱۳۷ تا ۱۳۹ آل عمران).

در این آیات می‌بینیم که معین قادرند حرکت بکسوات تاریخ را که همیشه بسود اربابان زر و زور و تزویر و به زیان باران حق بوده است، با سلاح ایمان به برتر بودن و پیروزی، تغییر دهند. از آنجا که ماردفاله "در حاشیه" کتاب، در مورد چگونگی انتقال ضوابط (وحی حق) به حرکتهای انسانی، اجتماعی و تاریخی، مفعلاً بحث کرده ایم، در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و علاقمندان را به پی گیری مقالات دنباله دار "در حاشیه" کتاب "تحلیل و تکمیل کتاب" دشمنان مردم کانند؟... است، ارجاع میدهم. ادامه دارد...

پراکسیس انسان ساز

بقیه از صفحه ۱
"تأخلفا لانسان من نفقه امشاج نیتیه فجعلاها سعیا بصیرا - همانا که ما انسان را از نفقه امشاج (چکه ای بهم اختیه) که می‌آوردیش، آفریدیم پس از آن، او را شوا و بینا ساختیم" نطفه امشاج، عبارتست از "وجود بهم اختیه از تضادهای انسان". بنابر این پس از اینکه خداوند از دوران بی شخصیتی انسان سخن بیان آورد، کیفیت شخصیت دار شدن او را بیان "نطفه امشاج" آغاز میکند. یعنی که انسان از آنجا صاحب شخصیت میشود که مجموعه‌ای از تضادهای (نطفه امشاج)، وجود او را می‌سازند. این تضادهای که در حقیقت همان خلعت تنوع ذاتی او می‌باشد، در ابتدا صورت بالقوه دارند اما پس از اینکه انسان در حبس، خدای خویش را با فرمای می‌کند و از شجره منوعه میخورد، این تضادها به فعلیت در می‌آیند و از آن زمان، وی صاحب خود آگاهی، قدرت انتخاب، مسئولیت و سرانجام شخصیت میشود.

نتیجه، عبارتست از آرایشها و اختلافتی که در جریان آنها، تضادهای بالقوه انسان به فعلیت در می‌آید و کلیه استعدادهای نهفته، وجودیش به شکوفایی و رشد میرسد «حسنی ها، مشق، مصیبت، زیادهای مالی، جانی...» تا ما عوالمی هستند که در جریان درگیری و مقابله با آنها تضادهای ذاتی انسان (نطفه امشاج) بروز می‌یابد و اگر انسان خرج دهد (براکسی) پس تضادهای ذاتی انسان شت میسود و اگر در مقابل آنها در جا نرزد و از برخورد با مواج و اصطکاکهای سر، واهمه داشته باشد تضادهای زربور در جهت معنی حل میسود و او را به عرفان پراگندگی و از خود شکستگی فرو می‌برد. سمیع و بصیر بطور کلی با نگر ساخت پدیدار کردن انسان هستند که این ساختار پدیدارنده نطفه امشاج و

«- در مورد این اختلافت، بحث گسترده‌ای در قسمت چهارم مقوله وحی آمده است.
تبدیل در صفحه ۱۰

